

# قرآن و گذر از نظم خطی: یک بررسی زبان شناختی

## عامر قیطوری

عضو هیئت علمی دانشگاه رازی

### چکیده

عالمان غربی معمولاً ترتیب غیر خطی آیات را نشانی از عدم انسجام و گسستگی متن قرآن دانسته‌اند؛ با این حال، به نظر می‌رسد طرح پرسش انسجام و دیگر مفاهیم مرتبط با آن همواره یکی از ویژگیهای مهم متن قرآنی، یعنی «غیر خطی بودن» را از نظر پنهان داشته است. نگارنده بر این اعتقاد است که برای آشکار ساختن این ویژگی، آیات باید در رابطه با خداوندی در نظر آورده شوند که خود را در زبان همچون گوینده‌ای که کلامش آغاز و پایانی دارد، آشکار نمی‌سازد. خالق چون بشر سخن نمی‌گوید. قرآن در این مطالعه به منزله متنی غیر خطی و بی‌زمان در نظر گرفته می‌شود که ماهیت الهی خود را از طریق در هم شکستن مداوم بافت زمانی - مکانی و گذر از زبان خطی آشکار می‌سازد.

**کلید واژه ها:** خطی بودن، انسجام<sup>۱</sup>، بافت، قرآن، تکرار

### مقدمه

وحدت متن و ترتیب آیات و سوره، همواره از مسائل مهم مطرح در علوم قرآنی بوده است. پرسش مهم در اینجا این است که "چرا متن، در نظر خواننده‌ای که انتظار دارد هر موضوع را به‌طور پیوسته و بی‌هیچ وقفه‌ای تا انتها بخواند، این‌گونه گسسته می‌نماید؟" عالمان غربی که تلاش خود را صرف مطالعه علوم قرآنی داشته‌اند، این نوع گسستگی را حاکی از عدم انسجام قرآن دانسته‌اند. گزیده‌های زیر به‌خوبی نمایان‌کننده این مدعاست:

متن هیچ تلاشی برای عرضه مطالب به‌گونه‌ای نظام‌مند و گردآوری همه مطالب مرتبط با موضوعی واحد در یک جا، به‌عمل نمی‌آورد. به‌عکس، در نگاه خواننده‌ای که برای اولین بار با آن روبرو می‌شود، قرآن می‌تواند متنی فاقد ساختار منطقی به نظر آید. قرآن بی‌هیچ دلیل روشنی از موضوعی به موضوع دیگر می‌رود؛ بحث در مورد بسیاری مسائل مهم را ناتمام می‌گذارد و آیتی که به موضوعی واحد مربوط می‌شوند، ممکن است در صفحات زیادی پراکنده باشند (آدامز<sup>۲</sup>، ۱۹۸۷: ۱۵۷-۱۷۶).

... یکی از ویژگی‌های سبک قرآنی گسسته بودن آن است. به ندرت می‌توان در تکه‌ای طولانی، نشانی از وحدت کلام یافت... برخی از روایات قرآنی به‌ویژه داستان موسی و ابراهیم حجم زیادی را به خود اختصاص می‌دهند؛ اما به جای اینکه به‌طور معمول در یک‌جا ظاهر شوند، به بخشهای جداگانه‌ای تقسیم شده‌اند... به هر حال، جدایی این بخشهای متمایز بیش از وحدت آنها مشهود است (وات<sup>۳</sup>، ۱۹۷۰: ۷۳-۷۴).

<sup>1</sup> Coherence

<sup>2</sup> Adams

<sup>3</sup> Watt

علاوه بر این، جای بسی تأسف است که حتی مستشرقان بزرگی چون ریچارد بل<sup>۱</sup> در تبیین این مطلب به توضیحاتی روی آورده‌اند که در آنها سخنی از ویژگیهای متنی یا ساختاری قرآن به میان نمی‌آید. آنچه او (بل) و بیشتر منتقدان به عنوان *عدم انسجام*<sup>۲</sup> در نظر می‌گرفتند تا حد زیادی از این واقعیت ناشی می‌شود که بخشهایی از سوره‌ها در آغاز، به‌طور تصادفی و نامنظم پشت بخشهای دیگر نوشته می‌شده است و ویراستاران بعدی این بخشها را ادامه بخش دیگر در نظر می‌گرفته‌اند (آربری<sup>۳</sup>، ۱۹۵۵ ج ۲: ۱۱).

آنچه دانشمندان غربی گسستگی و عدم انسجام می‌نامند، در سنت اسلامی با عنوان *"علم تناسب و ارتباط آیات"* بررسی می‌گردد. این علم را که به ارتباط هر سوره یا آیه، با آیه‌ها یا سوره‌های پیش و پس از خود می‌پردازد، عالمان مسلمان نظیر زرکشی (۱۹۷۷) و سیوطی (۱۹۷۵) به مثابه یکی از بحثهای مهم علوم قرآنی معرفی کرده‌اند. پیش از ادامه بحث، یادآوری این نکته ضروری است که تا آنجا که به مطالعات اسلامی مربوط می‌شود، مسلمانان این نوع گسستگی را مانعی بر سر راه ارتباط مؤمنان با کتاب خدا در نظر نمی‌گیرند. تلاش برای یافتن رابطه آیات یک چیز است و سخن گفتن از رابطه خواننده و آیات چیز دیگر. به نظر می‌رسد آنچه دانشمندان مسلمان با عنوان ارتباط آیات مطرح می‌سازند، یک مسئله صرفاً متنی است و ضرورتاً به مفهوم مشکل در خواندن متن و برقراری ارتباط با آن نیست. به‌علاوه، آنان، آنچه را نگارنده «غیر خطی بودن» معرفی می‌کند، عدم انسجام و عدم هرگونه نظم در نظر نمی‌گیرند و همواره در تلاشند تا برای این مفهوم، تبیینی سازگار با قرآن به‌دست دهند. به‌طور کلی مسلمانان که بر وجود نوعی نظم اصرار داشته‌اند، به دو طریق مختلف در پی توضیح مسئله به اصطلاح گسستگی بر آمده‌اند: راه نخست - که به چیزی جز تأیید دوباره این باور که قرآن دچار نوعی گسستگی متنی است نمی‌انجامد - بر شواهد برون‌متنی نظیر نزول تدریجی آیات در طی ۲۳ سال و در پاسخ به نیازهای گوناگون جامعه اسلامی، متکی است؛ بنابراین، متن پیوستگی ندارد به این دلیل که در زمانهای مختلفی و تحت شرایط متفاوتی آیات آن نازل شده است. چنانکه عزالدین بن عبدالسلام می‌گوید:

مناسبت دانش خوبی است... اگر آن آیات اسباب نزول مختلفی دارند، لازم نیست با یکدیگر مرتبط باشند. کسی که این‌گونه آیات را با تکلف به هم ربط می‌دهد، خود نمی‌داند که گفتار نیکو از این ربط‌های سست مبراست، تا چه رسد به قرآن که نیکوترین سخن‌هاست. قرآن کریم طی بیست و چند سال با احکام و اسباب مختلف نازل شده است و اجزای مختلف چنین کتابی را نمی‌توان به هم ارتباط داد؛ چه هر یک علل و اسباب متفاوتی دارند... (بازگفت از ابوزید، ۱۳۸۰: ۲۷۵)

در متن بالا نکته بسیار مهمی دیده می‌شود و آن، اینکه نباید آیات را با تکلف به هم ربط داد؛ فقط دریغ از اینکه این عدم ارتباط، از نظر عزالدین، نه از ساختار درونی متن، بلکه از مسائل برون‌متنی و تاریخی ناشی می‌شود. هر چند، این نکته شاید بتواند توضیحی در مورد دلیل اولیه گریز وحی از نظم خطی باشد؛ با این حال با آن همچون یک مسئله درون‌متنی روبرو نمی‌شود.

<sup>1</sup> R. Bell

<sup>2</sup> Incoherence

<sup>3</sup> Arberry

با آگاهی از ناکارایی تلاشهایی که بر شواهد برون‌متنی تکیه دارد، راه منطقی که می‌ماند تکیه بر خود متن است. این‌گونه توضیحات با هدف یافتن رابطه‌ای متنی یا معنایی میان آیات و سوره‌های همجوار صورت می‌گیرد تا از آن طریق بتوان قرآن را برخوردار از یک نظم خطی دانست. مثلاً می‌توان سوره فاتحه و آغاز سوره بقره را به این صورت پیوند داد که اولی با دعای مؤمنان (ما را به راه راست استوار بدار، راه کسانی که آنان را نواخته‌ای نه آنان که از نظر انداخته‌ای و نه گمراهان<sup>۱</sup>) خاتمه می‌یابد و دومی با آیاتی که بیان‌کننده اجابت دعا از جانب پروردگارانند (این کتاب است که شکی در آن روا نیست که راهنمای پرهیزگاران است) (همان: ۲۷۸). با این حال، همان‌گونه که برخی متفکران مسلمان همچون حامد ابوزید اعتقاد دارند، اغلب این توضیحات و روابطی که میان بخشهای همجوار برقرار می‌شود، جنبه علمی و ملموس ندارند و مستقل از ذهن مفسر نیستند. به علاوه، باید توجه داشت که این روابط در فرآیند خواندن متن و در تعامل متن و خواننده تولید می‌شوند. (همان: ۲۸۶) علی‌رغم این نظر و اصرار بر ضرورت توجه به خود متن، بی‌آنکه توضیحی مناسب برای مسئله عرضه کند، وی دوباره نگاه خود را به بیرون متن برمی‌گرداند و نتیجه می‌گیرد که دست کم در برخی موارد باید به شواهد برون‌متنی و شرایط نزول آیات توجه کنیم.

در جایی که در بیان وجه مناسبت آیات پیش‌گفته، نیاز به دانستن اسباب نزول نبود، کشف تناسب میان برخی آیات به این دانش وابسته است تا معنی و دلالتی که مفسر را به تناسب و ارتباط آیات رهنون می‌سازد معلوم شود... (همان: ۲۹۱)

این‌گونه بحثها، نشان‌دهنده نبود یک چارچوب زبان‌شناختی مشخص در مورد ساختار متن است که بتواند نقطه شروع این‌گونه مطالعات باشد. این چارچوب نظری که از سؤال اصلی این مطالعه بسی با اهمیت‌تر می‌نماید، می‌تواند به ایجاد تمایزی اساسی میان متن آسمانی و زبان عرفی منجر گردد. جای بسی تأسف است که حتی خوانندگانی که از ماهیت الهی قرآن آگاهند، با نوعی انسان‌پنداری<sup>۲</sup> به آن نزدیک می‌شوند؛ با این انتظار که خدا نیز همانند انسان سخن بگوید. این پرسش که "چرا وحی، پیوسته و برخوردار از نظم خطی نیست؟" خود حاکی از چنین انتظاری است. ایجاد چنین تمایزی میان وحی و زبان عادی به ما خواهد آموخت که چگونه به کتاب خدا نظر کنیم و با چه انتظاری به آن نزدیک شویم. این مطالعه که شاید گامی باشد برای توجیه ضرورت و امکان ایجاد تمایزی زبان‌شناختی میان وحی و دیگر متون، با دو گزاره اصلی کار خود را آغاز می‌کند: نخست اینکه آنچه تاکنون متفکران مسلمان و غربی با عنوان گسستگی و عدم انسجام می‌شناخته‌اند، ماهیت غیر خطی قرآن را از نظر دور داشته است. نکته دوم اینکه این غیر خطی بودن یکی از ابزارهای اصلی قرآن برای فرا رفتن از ویژگیهای گفتار عادی است.

### روش مطالعه و مفاهیم نظری

انگیزه‌ای که نگارنده را به مفهوم خطی بودن راه نمود، در آغاز نه انسجام یا عدم آن، بلکه نوعی تکرار بود که در همه جای قرآن دیده می‌شود. در آغاز، پرسش این بود که چرا سرگذشت موسی (ع) و مردمش اینقدر تکرار می‌شود و حجم زیادی را در سوره‌های بزرگ نظیر بقره، طه، قصص، شعراء و غافر به خود اختصاص

<sup>۱</sup> ترجمه همه آیات از ترجمه خرماهای (۱۳۷۶) گرفته شده است.

<sup>۲</sup> Anthropomorphism

می‌دهد؟ پرسش هر چه بیشتر و جستجوی مداوم، بیش از پیش نگارنده را قانع می‌ساخت که چنین پاسخی که مفهوم تکرار را با توجه به ویژگیهای ساختاری قرآن توضیح دهد، وجود ندارد. در عوض، فصلهای بزرگی در علوم قرآن به این پرسش که "چرا آیات، ظاهری گسسته دارند؟" اختصاص یافته بود.

نگارنده با این باور که مسئله‌ای زبان‌شناختی چون تکرار، پاسخی درون‌متنی می‌طلبد، به دنبال پرسش متفاوتی بود. البته این به معنای نادیده گرفتن عوامل برون‌متنی نیست. قرآن بافت تاریخی خود را داراست. کسی نمی‌تواند منکر این اصل بدیهی گردد که هر واحد زبانی فقط در بافت، معنادار است. ما به هر حال، زبان را برای سخن گفتن در مورد چیزی به کار می‌بریم. با این همه، ذکر این نکته ضروری است که تکرار یا غیرخطی بودن، پرسشی زبانی است که نمی‌باید با شرایط تاریخی نزول وحی و وقایعی که وحی درباره آنها آشکار گشت، خلط گردد.

اتخاذ روشی زبان‌شناختی، با توجه به مکاتب مختلفی که مطالعه متن را محور خود قرار داده‌اند، کار آسانی نبود. از مکاتب مطرح در این زمینه می‌توان از مکتب نقش‌گرای<sup>۱</sup> هلیدی<sup>۲</sup>، زبان‌شناس انگلیسی، رقیه حسن<sup>۳</sup>، و کار آنان در زمینه انسجام متن (۱۹۷۶) یاد کرد. مفهوم انسجام<sup>۴</sup> و عوامل انسجام<sup>۵</sup> به نظر ابزار مناسبی برای مطالعه متن‌وارگی در اختیار ما قرار می‌دهند. به علاوه، نظریه نقشی نظام‌مند<sup>۶</sup> هلیدی توانایی خود را به خوبی در تحلیل متن ادبی نشان داده؛ کاری که به زیبایی در حسن (۱۹۸۵) دیده می‌شود. در فصلهای آغازین این اثر، وی تکرار، تقابل، و توازی ساختار را به مثابه عوامل سازنده ساختار شعر بررسی می‌کند.

از دیگر مکاتب رقیب - که البته در زمره رویکردهای زبان‌شناختی به معنای اخص آن به شمار نمی‌رود - می‌توان به هرمنوتیک فلسفی گادامر<sup>۷</sup> (۱۹۸۰) و اثر ماندگارش "حقیقت و روش" اشاره نمود. در اینجا وی روشهای علمی مطالعه متن و تعبیر را مورد چالش قرار می‌دهد؛ به این دلیل که حقیقت متن، فراتر از روش است. محقق یا خواننده نیز درباره متن، ناظری بی‌طرف نیست؛ چرا که موقعیتش نسبت به متن عاملی مهم در تعبیر آن است. از این رو، برخی متفکران دینی ممکن است هرمنوتیک فلسفی را ابزاری مناسب برای تعبیر متن دینی بدانند و به کار گیرند. با این همه، هرمنوتیک به خاطر تأکیدش بر جایگاه خواننده در برابر متن، نقطه آغاز مناسبی برای مطالعه‌ای از این نوع نخواهد بود.

از مکاتب مهم دیگر می‌توان ساختگرایی سوسور<sup>۸</sup> را نام برد. زبان در اینجا، به مثابه ساختاری رابطه‌ای<sup>۹</sup> که در آن هر عنصر نه بر اساس آنچه هست، بلکه بر اساس آنچه دیگر عناصر نیستند، تعریف می‌گردد. این ساختار

<sup>1</sup> Functional

<sup>2</sup> M. Halliday

<sup>3</sup> R. Hasan

<sup>4</sup> Cohesion

<sup>5</sup> Cohesive devices

<sup>6</sup> Functional-systemic

<sup>7</sup> Gadamer's philosophical hermeneutics

<sup>8</sup> Saussurian Structuralism

<sup>9</sup> Relational structure

رابطه‌ای همان جایی است که متن<sup>۱</sup> به مفهوم پسامدرن<sup>۲</sup> از آن نشأت می‌گیرد. به‌علاوه، وی را می‌توان واضح روش درون‌نگر<sup>۳</sup>، یا مطالعه‌ی زبان فارغ از هر عامل بیرونی دانست. وی بر این اعتقاد بود که کار زبان‌شناس مطالعه‌ی نظام درونی زبان است و هر چه با این نظام، بیگانه و نسبت به آن بیرونی باشد، باید از حوزه‌ی مطالعه‌ی زبان حذف گردد. "یگانه موضوع راستین زبان‌شناسی، بررسی زبان در نفس آن و به خاطر خود آن است." (سوسور، ۱۳۷۸: ۳۴۳)

یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که ما را در این مطالعه مرهون سوسور می‌دارد، خطی بودن است که نظام ساختار زبان به تمامی بر آن تکیه دارد. از نظر وی:

بر خلاف علائم دیداری (مثلاً علائم دریانوردی) که می‌توانند به‌طور هم‌زمان ابعاد متفاوتی را به نمایش گذارند، علائم شنیداری منحصراً می‌توانند بر خط زمان جاری گردند. عناصر چنین علامتهایی یکی پس از دیگری نمایان می‌گردند و زنجیره‌ای را تشکیل می‌دهند. این خصوصیت حتی هنگامی که علائم به‌صورت نوشتاری در می‌آیند خود را نمایان می‌سازد که در آن صورت، خطی مکانی از نشانه‌های نوشتاری جانشین توالی صداهای زمان‌دار می‌گردد (سوسور، ۱۹۸۸: ۱۴).

خطی بودن در زبان‌شناسی، همواره یکی از ویژگیهای نسبتاً مهم گفتار بوده است. با قدری تعمیم در آرای سوسور می‌توان گفت خطی بودن، بدان معنی است که واحدهای زبانی از قبیل واج، واژه، یا پاره‌گفتار، به‌صورت رشته‌ای به‌هم پیوسته، یکی به دنبال دیگری می‌آیند. خطی بودن، در واقع، بیان‌کننده‌ی بُعد زمانی گفتار است. گفتار در واحد زمان جاری است. ماهیت زمان‌دار گفتار سبب می‌گردد جمله‌های گفتار همواره در حال زوال باشند؛ چرا که تحقق هر جمله منوط به محو شدن جمله قبلی است. به‌علاوه، بُعد زمانی، گفتار را همانند روایتی نمایان می‌سازد که آغازی دارد و پایانی. هر کلام از جایی آغاز و به نقطه‌ای ختم می‌گردد.

اکنون، اگر بپذیریم که خطی بودن، معلول زمان‌دار بودن یا محصور بودن گفتار در زمان است، به‌ناچار باید متکلم داشتن و مکان‌دار بودن و دیگر ویژگیهای مترتب بر گفتار را نیز بپذیریم. در واقع، تصویر طبیعی و بدیهی گفتار، و به‌طور کلی زبان، غیر از این نیست. هر گفته زمان، مکان، متکلم و مخاطب خود را دارد و دقیقاً به دلیل همین زمان‌دار بودن، بر خط جاری است. تصور زبانی عاری از این ویژگیها، لااقل در حالت عادی، ناممکن است.

با این حال، اختراع نوشتار، امکان عجیبی را برای غلبه بر زمان فراهم می‌سازد. نوشتار به زبان امکان ماندن می‌دهد و به حافظه مجالی تا کاستیهای خود را با تحقق تفکر و زبان بر صفحه کاغذ جبران نماید. نوشتار امکان غلبه بر نظم خطی را نیز فراهم می‌آورد؛ به‌گونه‌ای که نویسنده می‌تواند مقدمه را آخر همه بنویسد؛ اما

<sup>1</sup> Text

<sup>2</sup> Postmodern

<sup>3</sup> Immanent

در آغاز کتاب قرار دهد؛ یا چیزی را دوباره بنویسد و جابه‌جا کند. این بدان سبب است که نوشتار، با غلبه بر زمان، به تمامی در مقابل نویسنده یا خواننده قرار دارد. علی‌رغم این حقیقت، ما همواره نوشتار را در چارچوب گفتار تصور می‌کنیم. نوشتار، در نظر بسیاری چون فردینان دو سوسور صورت آوانوخته گفتار است، نه چیزی مستقل از آن. (سوسور، ۱۳۷۸: ۳۶-۳۷) این بدان مفهوم است که نوشتار، در نظر خوانندگان باید همچون گفتار خطی باشد؛ اولی داشته باشد و آخری.

ساخت‌گرایی سوسور و مفاهیمی چون ساختار، نشانه‌زبانی و خطی بودن، نقطه آغازی شد برای طیف وسیعی از نظریه‌های مابعد ساختگرایی<sup>۱</sup>. از جمله مهمترین این نظریه‌ها می‌توان به ساخت‌شکنی<sup>۲</sup> ژاک دریدا<sup>۳</sup> اشاره نمود. وی در آثار کلیدی خود نظیر "درباره نوشتارشناسی" (۱۹۷۴)، "نوشتار و تفاوت" (۱۹۷۸) مفهومی از متن عرضه می‌کند که هیچ چیز خارج از آن نمی‌ماند. ساختار رابطه‌ای این متن، ابزاری می‌گردد برای مطالعه هر آنچه در خارج از زبان هست. جالب‌تر از همه تلاش وی در عرضه کردن مفهومی از نوشتار است که فقط در دوری از زبان عرفی و قیود حاکم بر گفتار، نمایان می‌گردد. یکی از این قیود، اقتدار نویسنده بر متن است. از نظر دریدا، نوشتار به منزله یتیمی می‌ماند که به محض تولد از مهر پدر جدا گشته است (هارلند<sup>۴</sup>، ۱۹۸: ۱۲۸).

با این حال، روی آوردن به نوشتار و سخن گفتن از قابلیت آن در غلبه بر قیود حاکم بر گفتار، نظیر خطی بودن، خاص نظریه‌زبانی دریدا نیست و آن را می‌توان به مثابه مفهومی فراگیر در نظر آورد که بر بخش بزرگی از رویکردهای ساختگرا و پس‌ساختگرا سایه افکنده است. برای مثال، رولان بارت (۱۹۸۸) در مرگ نویسنده، توجه خود را معطوف به متن می‌دارد و تلاش می‌کند تا متن را جدای از نویسنده‌ای که آن را تولید نموده، در نظر آورد. مسئله "مرگ نویسنده" در طیف وسیعی از رویکردهایی که از هرمنوتیک گادامر نشأت گرفته‌اند نیز به خوبی به چشم می‌خورد. در اینجا نیز اقتدار نویسنده بر متن مورد پرسش است. غلبه بر نویسنده، در واقع، به معنای فرارفتن از یکی از قیود اصلی حاکم بر زبان عرفی، یعنی نویسنده یا متکلم داشتن است. در گفتار معمول، گوینده خود را بر گفته‌های خود مسلط می‌بیند و می‌تواند در صورت به وجود آمدن سوء تفاهم، در حضور مخاطب گفته‌ها را اصلاح نماید و مثلاً بگوید "منظور من این نبود". این در حالی است که غیبت نویسنده در نوشتار بر هرگونه اقتدار، مهر تردید می‌زند.

آنچه از بحث مختصر بالا در مورد ساختگرایی سوسور و نظریه‌های پس‌ساختگرا عاید ما می‌گردد، مفهوم خطی بودن زبان و امکان غلبه بر این خطی بودن در نوشتار است. اگرچه این مفاهیم می‌توانند نقطه آغاز خوبی برای این مطالعه باشند، مفهوم خطی بودن سوسور با آنچه در قرآن جستجو می‌کنیم متفاوت نیز هست. ما بر آنیم تا این مفهوم زبان‌شناختی را در خدمت یک مطالعه متنی قرار دهیم. هدف ما در این

<sup>1</sup> Poststructuralism

<sup>2</sup> Deconstruction

<sup>3</sup> J. Derrida

<sup>4</sup> Harland

مطالعه، بررسی انسجام و ارتباط آیات به منزله مسئله‌ای متنی است که از مرزهای زبان عربی بسی فراتر است و دقیقاً به همین دلیل قابل ترجمه.

نکته مهم دیگری که نباید از نظر دور داشت، این است که داده‌های مورد مطالعه، آیات یک کتاب مقدس و آسمانی است که در نظامی از باورهای دینی و توحیدی معنی پیدا می‌کند. به همین دلیل، چارچوب متن مورد مطالعه، یعنی قرآن را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا یک بررسی علمی صرف که تمایز میان زبان بشر و کتاب مقدس را از یاد برده، در این‌گونه بررسیها، احتمالاً، راه به جایی نمی‌برد. از همین رو، چارچوب این مطالعه قرآن است، آن‌گونه که خود را معرفی می‌کند. خدای قرآن پروردگاری است که چیزی همانند او نیست (شوری<sup>۱</sup> ۱۱) و در شأن او نیست که با کسی سخن بگوید (شوری<sup>۱</sup> ۵۱). بدیهی است که چنین خدایی که همه زمانها را درک می‌کند و در هیچ زمانی محصور نیست، خود را در زبان به منزله یک متکلم عادی که گفته‌هایش در نظم خطی گرفتارند، آشکار نمی‌سازد. چنانچه بتوان به‌طور اقتناع‌کننده‌ای نشان داد که رابطه‌ای میان گسستگی یا گذر از نظم خطی و خدایی بودن قرآن وجود دارد و خدای آزاد از قید زمان و مکان خود را در زبان این‌گونه نمایان می‌سازد، پرسش از انسجام، دست کم با توسل به مسئله نظم خطی منتفی است؛ زیرا آنچه تاکنون به‌عنوان عامل گسستگی متن معرفی شده - چنانکه خواهیم دید - یکی از مهمترین ویژگیهای ساختاری قرآن است که شاید بتواند به مثابه یکی از عوامل انسجام مورد بررسی واقع شود. مطالعات بعدی می‌توانند به این ایده راه یابند که قرآن نه از یک انسجام خطی، بلکه از انسجام شبکه‌ای برخوردار است که همه اجزای آن در ارتباط با یکدیگرند.

در ادامه، آیاتی از سوره اسری را که معمولاً به‌عنوان نمونه‌ای از گسستگی یا عدم انسجام مطرح می‌گردند، بررسی می‌کنیم. علاوه بر این، آیات بسیار دیگری، به‌عنوان مثالهایی که اهمیت تکرار و دیگر مواضع زبانی را در فرا رفتن وحی از زبان عرفی به نمایش می‌گذارند نیز مورد تحلیل قرار می‌گیرند. شایان ذکر است که این بررسیها فقط به آیات محدود می‌گردند.

### **انسجام یا نظم خطی!**

ضرورت مطالعه زبان قرآن در پرتو ابزار و مفاهیم نو بر کسی پوشیده نیست. بسیاری از متفکران مسلمان نظیر محمد ارکون (۱۳۶۲)، ابوزید (۱۳۸۰) و میر<sup>۱</sup> (۱۹۸۶) در این راه تلاش بسیار نموده‌اند. این تحقیقات در گروههای زبان‌شناسی دانشگاههای ایران نیز کم‌کم جایگاه خود را می‌یابد. از جمله پژوهشهای داخلی در زمینه زبان قرآن می‌توان صالحی (۱۹۹۵) را نام برد. با این حال، در زمینه انسجام قرآن، علی‌رغم مطالعات صورت گرفته، این پرسش هنوز هم مطرح است. از جمله کارهای جدید در این زمینه می‌توان از بازرگان (۱۳۷۲) یاد کرد. وی در این اثر که بالغ بر چند جلد است، تلاش نموده پیوندهای موجود میان سوره‌های قرآن را شرح دهد.

<sup>۱</sup> M. Mir

اما دریغ که نگارنده در طی مراحل این مطالعه، تقریباً با هیچ کار انتقادی که درک ما از مسئله گسستگی آیات یا تغییر مداوم موضوع در قرآن را مورد پرسش قرار دهد، روبرو نشد. اگرچه، حجم کارهای انجام شده در این زمینه قابل توجه و شایان تشویق است، پرسش ما در اینجا این است که آیا این مطالعات، مسئله را به درستی مطرح ساخته‌اند یا اینکه با پیش نهادن پرسش انسجام، بیشتر موجب پنهان ماندن یک ویژگی زبان‌شناختی مهم شده‌اند؟ استدلال ما در ادامه این خواهد بود که پرسش انسجام تاکنون مسئله مهم‌تر غیرخطی بودن آیات را تحت‌الشعاع قرار داده است. در واقع مسئله انسجام، مفهوم غیر خطی بودن را به حاشیه برده، به طوری که /این مفهوم، یعنی گریز از نظم خطی، هیچ‌گاه به منزله یک پرسش مطرح نشده است. مطرح نمودن چنین پرسشی، انسجام را، که هرگز مسئله مؤمنان نبوده است، به حاشیه خواهد برد یا اینکه بررسی آن را تا تبیین ساختار زبانی وحی به تعویق خواهد انداخت.

در اینجا، تلاش ما معطوف به طرح این مسئله خواهد بود که آنچه تاکنون گسستگی آیات معرفی می‌شده، بیشتر محصول نوعی تکرار و گذر از مفهوم خطی بودن است. این تکرار و غیرخطی بودن به هیچ روی نمی‌تواند دلیل مناسبی برای گسسته دانستن قرآن به حساب آید. ذکر این نکته ضروری است که مسئله ما بحث از انسجام قرآن نیست. هدف ما تبیین این حقیقت است که گسسته خواندن قرآن فقط به دلیل گریز از نظم خطی، بر خطاست. هر چه هست، قرآن را نمی‌توان با این وصف، گسسته دانست. برای روشن شدن این مدعا آیات زیر از سوره اسری را در نظر بگیریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

(۲۳) و پروردگارت امر کرده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از آنها یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، به آنان اف مگو و آنان را مران و با ایشان به نرمی سخن بگو.

(۲۴) و بر آنان بال مهرآمیز بگستر و بگو پروردگارا بر آنان رحمت آور، همچنان که مرا در کودکی پرورش دادند.

(۲۵) پروردگارتان به آنچه در دلهایتان هست آگاهتر است و اگر نیکوکار باشید، بدانید که او بی‌شک در حق توبه‌کاران آمرزگار است.

(۲۶) و به خویشاوند حقش را ببخش و نیز به بینوا و در راه مانده و هیچ‌گونه تبه‌داری پیشه مکن.

(۲۷) چرا که اهل تبه‌دیر قرین شیطان هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است.

(۲۸) و اگر از ایشان، در طلب رحمتی از پروردگارت که در آن امید بسته‌ای، روی‌گردان شوی، به آنان خوش سخن بگو.

و دستت را بر گردنت مبنده، و نیز بسیار گشاده‌اش مدار که ملامت زده و درمانده می‌نشینی.

...

(۳۱) و فرزندانان را از ترس فقر مکشید، ماییم که هم ایشان و هم شما را روزی می‌دهیم، به‌راستی که کشتن آنان گناهی بزرگ است.

(۳۲) و به زنا نزدیک مشوید که آن ناشایستی و بی‌روشی است.

(۳۳) و هیچ‌کس را که خداوند کشتنش را حرام داشته، جز به حق مکشید...



(۳۴) و به مال یتیم جز به شیوه‌ای که نیکوتر است نزدیک مشوید، تا آنگاه که به کمال بلوغش برسد...  
(۳۵) و پیمان را چون پیمان کنید، تمام و کمال دهید و با ترازوی درست وزن کنید که این بهتر و نیک انجام‌تر است.

(۳۶) و از آنچه علم به آن نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل هر یک در کار خود مسئول است.  
(خرم شاهی: ۱۳۷۶)

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم، در بخش کوچک بالا چندین موضوع متفاوت مطرح شده‌اند. آیه نخست مؤمنان را از پرستش هر آنچه غیر خداست بر حذر می‌دارد؛ آیه بعد آنان را به نیکی و تواضع در برابر والدین می‌خواند؛ اما پس از آیه دوم موضوع باز هم تغییر می‌کند و سه موضوع متفاوت دیگر مطرح می‌گردد و بلافاصله پس از آنها موضوع تکریم والدین دوباره نمایان می‌شود. کسی نمی‌تواند منکر تغییر مداوم موضوع در این آیه‌ها گردد. این تغییر موضوع را غربیان و البته بسیاری از مسلمانان به عنوان گسستگی و عدم انسجام معرفی کرده‌اند؛ اما اگر متن بالا نمونه‌ای از عدم انسجام است، باید پرسید که تحت چه شرایطی این متن و کل کتاب منسجم به نظر خواهد رسید؟ پاسخ مورد انتظار این است که قرآن منسجم خواهد نمود اگر هر آیه با آیات خویشاوند خود در سوره‌های دیگر به‌طور یکجا آورده شوند؛ مثلاً دو آیه ۲۴ و ۲۸ در متن بالا که به تکریم والدین امر می‌کنند، با هم و با آیاتی با همان موضوع (مثلاً با لقمان: ۱۵-۱۴) پیوند بخورند. در این صورت با متنی منسجم روبرو خواهیم بود. انسجام به مثابه یک مفهوم متنی، یعنی وحدت یک قطعه گفتاری یا نوشتاری. بدین معنا که همه جملات یک متن باید در مورد موضوع واحدی صحبت کنند و هر جمله به‌خوبی با جملات پس و پیش پیوند بخورد.<sup>۱</sup> بنابر این تعریف، متن بالا فاقد انسجام است، چرا که در مورد موضوعات مختلف است. با این حال، هر موضوع فقط در رابطه با رخداد‌های متفاوتش در سوره‌های دیگر ناقص و گسسته می‌نماید.

پرسش مهم دیگر اینکه اگر هر موضوع، هیچ رخداد دیگر یا هیچ خویشاوندی در سوره‌های دیگر نمی‌داشت چه وضعی پیش می‌آمد؟ در آن صورت آیا باز می‌شد از عدم انسجام سخن بگوییم؟ در آن صورت آیا می‌توانستیم عبارت<sup>۲</sup> و از آنچه علم به آن نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل هر یک در کار خود مسئول است، را به‌خودی خود کامل و برخوردار از انسجام بدانیم؟ مسئله مهم در متن بالا این است که هر یک از آیات مذکور بیش از آنکه با آیات هم‌جوار رابطه داشته باشند، به آیاتی در سوره‌های دیگر مرتبطند. برای مثال، آیات نخست سوره اسری که به موسی (ع) و بنی اسرائیل می‌پردازند، با آیات بسیاری در سوره‌های دیگر هم‌موضوعند. به‌نظر می‌رسد آنچه این آیات را گسسته می‌نمایند، نه فقط رابطه آیات با بافت بلافصل، بلکه تا حد زیادی رابطه آنها با آیات دیگری است که در این بافت غایبند.

<sup>۱</sup> برای توضیحی جامع در مورد انسجام در نزد زبان‌شناسان ر. ک. به دو اثر زیر:

Brown. and Yule, 1983; Levinson, 1983.

استدلال مهمی که در اینجا می‌توان مطرح ساخت این است که گسسته نمودن متن بیش از هر عاملی به این تکرارها وابسته است؛ بنابراین، اگر موضوعی در جاهای دیگر تکرار نمی‌شد، هر یک از آیات بالا می‌توانست به‌خودی خود کامل باشد. به عنوان مثالی خوب، سرگذشت موسی (ع) را در سوره طه که بالغ بر هفت صفحه می‌شود، در نظر بگیریم. این آیات شرایط زمان به هنگام تولد موسی (ع)، از دریا نجات یافتن و مورد خطاب قرار گرفتن در کوه طور و گفتگوش با فرعون را به تفصیل بیان می‌دارد. اگر این سرگذشت در سوره‌های دیگر تکرار نشده بود می‌شد آن را گزارشی منسجم و سرگذشتی کامل دانست. سرگذشت موسی در طه به هیچ روی به‌خودی خود ناقص نیست. این حقیقت که مستشرقان سوره یوسف را احتمالاً یگانه سرگذشت منسجم قرآن معرفی می‌کنند، توضیحی همانند دارد. این سرگذشت می‌توانست مفصل‌تر باشد؛ زیرا داستانی واحد را می‌توان به گونه‌های مختلف بازگفت و هر بار بخشی را حذف کرد و بخش دیگری را بدان افزود. سرگذشت یوسف (ع) منسجم است؛ چون یکی است و مورد رخداد دیگری در متن ندارد.

### تکرار و فرا رفتن از بافت

اگرچه شاید بتوان گسستگی آیات را به گونه‌ای دیگر نیز توضیح داد، تأکید ما بر مفهوم تکرار و گریز از نظم خطی که به دنبال آن می‌آید، به خاطر نقش مهمی است که این دو در متمایز ساختن وحی از سایر گونه‌های گفتمان، ایفا می‌کنند. تکرار و در هم شکستن نظم خطی بخشی از یک روش زبان‌شناختی فراگیر است که قرآن برای گذر از بافت و گذر از دیگر ویژگیهای زبان عرفی به کار می‌گیرد. برای درک بهتر مسئله، سرگذشت موسی (ع) و مردمش را مجدداً در نظر بگیریم. این گزارش در بخشهای زیادی از قرآن آورده شده است. هر بار بخشی از سرگذشت نمایان می‌گردد و بخش دیگری محذوف می‌ماند؛ مثلاً، در طه و قصص و شعرا، گفتگوی خدا و موسی (ع) در کوه طور با واژگانی همانند، به چشم می‌خورد. بدین‌گونه که رخدادی واحد سه صورت زبانی متفاوت به‌خود می‌گیرد. از جمله آن سه متن طولانی فقط به بخش کوچکی از هر سوره اکتفا نموده‌ایم:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ  
(قصص: ۳۰)

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى  
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (طه: ۱۱ - ۱۴)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ  
الْحَكِيمُ (نمل: ۸ و ۹)

هر سه مورد بالا بیان‌کننده رخدادی واحدند: مبعوث شدن موسی (ع) به پیامبری با ندایی از جانب خداوند، در زمان و مکانی خاص. این واقعه در قرآن در آیات بسیاری به تفصیل آمده که ذکر آنها از حوصله بحث ما خارج است. ادامه این واقعه یعنی گفتگوی موسی (ع) و خداوند و دعوت فرعون و قومش به پرستش خدای

یکتا نیز همین تشابه را در این سوره نشان می‌دهد. این بدان معناست که قرآن اگر چه رخدادی زبانی را بیان می‌کند، با نقل آن با واژگان متفاوت، این "قولها" را از بافت تاریخی بیرون می‌آورد؛ زیرا هر یک از آیه‌ها رخداد دیگری را نفی می‌کند.

برای روشن‌تر شدن نقش این نوع تکرار در گریز آیات از بافت، به سراغ مثال دیگری می‌رویم. در سوره آل‌عمران و مریم، در آیه‌هایی، از راز و نیاز زکریا (ع) با خداوند و بشارت فرزند صالح به وی یاد می‌شود که در این میان، توجه به دو آیه همانند زیر که در آن زکریا (ع) شگفتی خود را در مقابل بشارت مذکور بیان می‌کند، حائز اهمیت است:

قال رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْزَأً ... (آل‌عمران: ۴۱)

(گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده. گفت نشانه تو این است که سه روز با مردم سخن نگویی مگر به اشاره.)

قال رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (مریم: ۱۰)

(گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده. فرمود نشانه تو این است که سه شب در عین سلامت با مردم نتوانی سخن گفت.)

هر دو متن بالا بیان‌کننده موضوعی واحدند. به علاوه، هر دو به لحاظ واژگانی و نحوی نیز بیشتر همانندند تا متفاوت. در واقع آنچه این دو مورد را به هم پیوند می‌دهد و آنها را همچون دو آیه متقارن معرفی می‌سازد، جدای از همانندی معنایی، این حقیقت است که دو آیه فقط در دو سه واژه متفاوتند. همین تفاوت صوری اندک دو آیه را از یکدیگر متفاوت می‌کند؛ اما در اینجا، با رخدادی واحد سروکار داریم نه با دو رخداد. همین عامل آیه‌ها را از صورت نقل یک رخداد زبانی بیرون می‌آورد؛ چرا که زکریا (ع) فقط به یک صورت می‌توانسته سخن گفته باشد، به این دلیل ساده که راز و نیاز زکریا (ع) با خداوند، اگر در قالب زبان بشر صورت بسته باشد، یک رخداد زبانی است محصور در بافتی خاص و بنابراین، فقط به یک صورت می‌توانسته محقق شده باشد.

به عبارت دیگر، دو آیه فوق هر یک رخداد دیگری را نفی می‌کند و همین امر آیات فوق را از حالت رخداد بیرون می‌آورد؛ چرا که ماجرای واحد نمی‌توانسته در بافتی واحد به دو صورت متفاوت محقق گردیده باشد.

بدین ترتیب، تکرار و گذر از نظم خطی در قرآن، ابزار مهمی است برای گذشتن از بافت تاریخی؛ با این حال، یگانه ابزار برای آن نیست. در هم شکستن بافت نه فقط در این‌گونه تکرار، بلکه در هر بخش مجزا، یعنی جایی که تکراری در کار نیست هم دیده می‌شود. گذر از نظم خطی فقط در صورتی قابل درک است که آیات را در چارچوب مفهوم عام‌تر دوری قرآن از بافت و قیود حاکم بر گفتار بشر در نظر آوریم. قرآن به منزله نشانه

خدا، برای پویا بودن، باید توان آزاد شدن از بافت را داشته باشد. با بررسی بیشتر درمی‌یابیم که گذر از بافت، به‌طور نظام‌مندی بر سراسر کتاب سایه افکنده است. به عنوان مثال دیگر به آیه‌های زیر از سوره الذاریات توجه نماییم:

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينًا فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرِّهِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قَالُوا كَذَّالِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِّنَ طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (الذاریات: ۲۴-۳۷)

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ که چون بر او وارد شدند گفتند سلام؛ گفت سلام [ و در دل گفت ایشان ] گروهی ناشناخته [ اند ] سپس آهسته به سوی خانواده‌اش رفت، آنگاه گوساله‌ای فربه به میان آورد، پس آن را نزدیک ایشان نهاد، گفت چرا نمی‌خورید؟ سپس از آنها ترسی در دل یافت؛ گفتند مترس و او را به فرزندی دانا بشارت دادند. آنگاه زنش با آوایی رو آورد و بر چهره‌اش چک زد و گفت پیرزنی هستم. گفتند پروردگارت چنین فرموده است که او فرزانه داناست. گفت ای فرشتگان کار شما چیست؟ گفتند ما بر قومی گنهکار فرستاده شده‌ایم تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فرو باریم که از جانب پروردگارت نشان کرده است و خاص تجاوزکاران. آن‌گاه هر کس از مؤمنان را که در آنجا بود بیرون بردیم. چندان که در آنجا جز خانه‌ای از آن مسلمانان نیافتیم و در آنجا نشانه‌ای برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، باقی نهادیم.

آنچه آیات بالا را به هم مرتبط می‌سازد، انسجام آنها در گزارش موضوعی واحد در دو گفتگوی متفات است؛ یکی میان خدا و پیامبر(ص) و دیگری میان رسولان و ابراهیم(ع). این موضوع واحد، بخشی به زمان حال و بخشی به گذشته تعلق دارد. آیات آغازین پیامبر اکرم(ص) را مورد خطاب قرار می‌دهند و آیات بعدی ابراهیم(ع) و همسرش را. در ادامه، آیات از زمان ابراهیم(ع) بیرون آمده، پیامبر(ص) را مورد خطاب قرار می‌دهند. آنچه این تغییر ناگهانی بافت را تقویت می‌کند، تغییر ناگهانی متکلم نیز هست. در آیه‌هایی که به دنبال آیه اول آمده‌اند، تا "فاخرجنا"، رسولان در برابر حضرت ابراهیم(ع) سخن می‌گویند و در ادامه اگرچه متکلم همچنان اول شخص جمع است، خواننده آن را به رسولان ارجاع نمی‌دهد؛ چرا که متکلم جمع اغلب در قرآن به خالق و فرستنده کتاب و رحمت و عذاب، یعنی خداوند ارجاع دارد و البته تغییر زمان از حال به گذشته خود مؤید همین حقیقت است. نکته جالب در اینجا این است که در هم شکستن بافت، تغییر مخاطب و متکلم هیچ لطمه‌ای به انسجام این سرگذشت وارد نمی‌کند.

## انسجام و گریز از نظم خطی

آنچه گفتیم گویای این حقیقت است که آیات، هیچ متکلم انسان‌گونه‌ای ندارند که آنها را به‌طور پیوسته و خطی بر زبان آورده یا نوشته باشد. تا آنجایی که به زبان عرفی مربوط می‌گردد، این یعنی فرارفتن از ساختار منطقی گفتار؛ گفتاری که ضرورتاً بر خط جاری است و محدود به بافت و متکلم خاص.

اکنون این مسئله کم‌کم روشن می‌شود که چرا آیات از ترتیب خطی می‌گریزند. برای روشن‌تر شدن اهمیت گریز از خطی بودن کافی است تصور کنیم اگر قرآن صورت یک گزارش پیوسته و خطی را داشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟ به بیان دیگر، اگر همه موضوعات، همچون سوره یوسف در یک‌جا گرد می‌آمد، قرآن چگونه کتابی می‌بود؟ در آن صورت می‌شد گفت که این صدوپنجاه صفحه به موسی (ع) می‌پردازد و آن، مثلاً، پنجاه صفحه به ابراهیم (ع) و به همین ترتیب الی آخر. در آن صورت قرآن کتابی تاریخی در مورد سرگذشت پیامبران و اقوام گذشته می‌بود. این یعنی قرآن به مثابه یک اثر تاریخی؛ ادعایی که در تقابل آشکار با پویایی قرآن به منزله نشانه‌ای برای جهانیان، قرار دارد. روشن است که داستان‌سرایی با توحیدی که به هیچ بافتی محدود نیست سازگار نمی‌نماید. اکنون می‌بینیم که اصرار ما به یافتن یک رابطه خطی در وحی ممکن است به چه بهای سنگینی تمام شود. این انتظار که کتاب خدا را به صورت روایتی خطی بخوانیم، نتیجه نوعی انسان‌پنداری درباره وحی است. در اینجا، می‌توان هم‌صدا با آربری گفت:

اثری جاودان همانند قرآن را نمی‌توان با سپردن آن به محک زمان درک نمود. این انتظار که موضوعات هر سوره با دقتی ریاضی‌گونه به دنبال هم‌آیند تا الگویی منظم را تشکیل دهند، بی‌معناست؛ منطق وحی منطق مدرسه‌ای نیست... در پیغام پیامبر... هیچ قبل و بعدی وجود ندارد؛ حقیقت جاودانه، اسیر زمان و مکان نخواهد شد؛ چرا که در هر لحظه خود را به تمامی آشکار می‌سازد (آربری، ۱۹۵۵ ج ۲: ۱۳).

## نتیجه‌گیری

تا اینجا، دو ایده اصلی را مطرح ساختیم: یکی اینکه پرسش از انسجام قرآن، مفهوم اساسی غیرخطی بودن را از نظر پنهان داشته است و دیگر اینکه گریز از خطی بودن به همراه سایر ویژگیهای متنی - که برخی از آنها در اینجا ذکر شد - عاملی کلیدی در فرارفتن وحی از بافت و به‌طور کلی گذشتن از قیود زبان عرفی می‌باشد. با توجه به آنچه گفتیم، زمینه کم‌کم برای در نظر آوردن قرآن به مثابه نوشتاری بی‌زمان و فراتر از هر بافت فراهم می‌گردد.

با درک ماهیت غیر خطی و به همان دلیل، بی‌زمان وحی، اکنون می‌دانیم که پرسش انسجام را چگونه باید پرسید. با این حال، انسجام هرگز پرسش این مطالعه نبوده است. از آغاز کار، هدف آشکار ساختن فراخطی بودن و بی‌زمان بودن وحی در میان بوده است. هر چند در این انتهای مقاله برای درک انسجام در موقعیت بهتری قرار داریم. از این منظر، گسسته دانستن قرآن فقط به دلیل غیر خطی و بی‌زمان بودن، نه فقط توجیه منطقی ندارد، بلکه اشتباهی بزرگ است؛ چرا که دقیقاً به‌واسطه همین فرا خطی بودن می‌توان عکس این مدعا را در نظر آورد. بدین معنی که می‌توان یکی از عوامل انسجامی قرآن را همین غیر خطی بودن دانست.

گذر از نظم خطی، خود عامل پیوستگی معنایی و صوری متن است. تکرار لفظی واحد یا دو لفظ هم معنی یا هم‌مرجع می‌تواند دو بخش یک متن را به هم پیوند دهد. این پیوستگی، اگرچه از نوع خطی نیست، به متن انسجامی می‌دهد که فقط در یک اثر شعری به غایت منسجم می‌توان یافت. علاوه بر این، بخشهای تکرار شده در قرآن، رمز سوره‌ها را به روی یکدیگر می‌گشاید؛ به طوری که همه آیات خویشاوند در گفتگویی بی‌انتهای شرکت می‌کنند. این گفتگوی بی‌انتهای الفاظ، موضوعات و سرگذشتهای واحد یا همانند، قرآن را به شبکه‌ای از روابط بسیار فشرده تبدیل می‌کند که در آن هر مفهوم با مفاهیم بی‌شماری در جای‌جای این شبکه پیوند می‌خورد. آیا این نامی غیر از انسجام دارد؟

نکته جالب دیگر اینکه گذر از خطی بودن و بافت، خود می‌تواند سبک یک پارچه‌ای را تشکیل دهد که بر سراسر قرآن سایه افکنده است. این یعنی نوعی انسجام در سبک. بنابراین در پرتو پژوهشهای آینده، احتمالاً بتوان قرآن را متنی منسجم دانست که سبک خاصش بیان‌کننده رابطه خاصی با خداوند است.

### منابع

- ابوزید، نصر حامد؛ معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن؛ ترجمه مرتضی کریمی‌نیا؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۰
- ارکون، محمد؛ قرآن را چگونه بخوانیم؟؛ ترجمه دکتر حامد فولادوند؛ تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۲
- بازرگان، عبدالعلی؛ نظم قرآن؛ تهران: قلم، ۱۳۷۲
- خرم شاهی، بهاء‌الدین؛ قرآن کریم (ترجمه فارسی)؛ تهران: نیلوفر و جامی؛ ۱۳۷۶
- سوسور، فردینان دو؛ دوره زبان‌شناسی عمومی؛ ترجمه کوروش صفوی؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۸
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ جلد دوم؛ ترجمه سید مهدی حائری قزوینی؛ تهران: امیر کبیر، ۱۹۶۳
- زرکشی، بدرالدین؛ البرهان فی علوم القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه؛ چ ۳، ۱۹۷۷
- Adams, Charles J. "Qur'an: The Text and Its History" in The Encyclopedia Of Religion Vol. 12, 1987, pp. 157-176.
- Arberry, A. J., **The Koran Interpreted**. New York, Macmillan Publishing Company, 1955
- Barthes, R. "The Death of the Author", in Modern Criticism and Theory, ed. David Lodge, London and New York, Longman, 1988
- Brown G. and Yule G. **Discourse Analysis**, Cambridge University Press, 1983
- Derrida, J. **Of Grammatology** trans. Gayatri C. Spivak, Baltimore and London, John Hopkins University Press, 1974
- Derrida, J. **Writing and Difference**, trans. Alan Bass, London, Routledge and Kegan, 1978
- Gadamer, Hans-George **Truth and Method**, trans. Gartrett Barden and John Cumming, New York, Shead and Ward, 1980
- Halliday, M. A. K. and Hasan, R. **Cohesion in English**, London, Edward Arnold, 1978.
- Harland, R. **Superstructuralism: The philosophy of structuralism and post-structuralism** London, Routledge, 1987.
- Hasan, R., **Linguistics, Language and Verbal Art**, Oxford, Oxford University Press, 1985.

- Levinson, Stephen C. **Pragmatics**, Cambridge University Press, 1983.
- Mir, M. "The Qur'ânic Story OF Joseph: Plot, Themes, and Characters". *The Muslim World*, Vol. LXXVI, No. 1, 1987, pp. 1-15.
- Salehi, M. **The Quran: Literary Patterns - (Un) Translatabilities**, Tehran, Imam Hossein University Press, 1995.
- Saussure, Ferdinand de. "Nature of the Linguistic Sign", *Modern Criticism and Theory* ed. David Lodge, Longman, 1988.
- Watt, W. Montgomery, **Bell's Introduction To The Quran**, Edinburgh: Edinburgh University Press, 1970.